

فصلنامه علمی-پژوهشی آیین حکمت

سال نهم، تابستان ۱۳۹۶، شماره مسلسل ۳۲

پارادایم یا مبنا؛ امکان، گونه‌ها و نقش آن در معرفت

تاریخ دریافت: ۹۵/۸/۱۹

تاریخ تأیید: ۹۵/۱۰/۱۳

محمد حسین زاده یزدی *

از پایه‌ای‌ترین و مهم‌ترین مسائل روش‌شناسی که پیوند تنگاتنگی با معرفت‌شناسی دارد این مسئله است که پارادایم‌ها، به معنای مبانی، چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند؟ آیا مبانی بر دیگر مبانی یا پارادایم‌ها برتری دارد و می‌توان بر پایه این برتری آن را بر دیگر پارادایم‌ها ترجیح داد؟

بدین‌سان، در این پژوهش، با تأکید بر نادرستی آموزه چهارچوب و نامعقول بودن آن، تمایز میان چهارچوب ذهنی و مبنا و نیز ویژگی‌های‌شان را وامی‌کاویم و امکان پذیرش پارادایم‌ها به معنای مبانی را بررسی می‌کنیم و به پژوهش در این مسئله می‌پردازیم که پارادایم‌ها، به معنای مبانی، چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند. در پایان، گونه‌های پارادایم (مبنا) را بررسی می‌کنیم. مهم‌ترین دستاورد این اندیشه‌ورزی این است که از هر مبانی ویژه، دیدگاهی متناسب با آن برمی‌خیزد. مبانی، به‌ویژه مبانی معرفت‌شناختی، نقشی ژرف در نظریه‌های ما دارند. آیا پیامد این تکثر، شکاکیت در روش‌شناسی علوم است؟ در این وضعیت، کدام شیوه پژوهش را برگزینیم؟ پایان‌بخش این نوشتار کاوش و تلاش برای یافتن راه‌حل این مسئله دشوار است.

* استاد مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

واژگان کلیدی: پارادایم، واقع‌گروی، معرفت، مبانی معرفت‌شناختی، واقعیت، مبانی روش‌شناختی.

مقدمه

در مواجهه با پارادایم‌ها، پرسش‌های بسیاری درباره نقش آنها در معرفت و دستیابی به واقعیت و تأثیر آنها بر شناخت فراروی ما است. پیش از پژوهش درباره این پرسش‌ها و یافتن راه‌حلی برای آنها، در نوشتاری دیگر^۱ از باب مقدمه درباره اینکه از پارادایم چه معنایی اراده می‌شود و منشأ آن معنا یا اصطلاح چیست، پژوهش کردیم و دیدیم که دستکم سه معنای اصلی برای آن متصور است: چهارچوب ذهنی، مبنا و الگو. سپس، خاستگاه پارادایم به معنای چهارچوب ذهنی را واکاوی کردیم و بدین نتیجه رهنمون شدیم که انسان مقهور هیچ چهارچوب ذهنی و معرفتی و مغلوب هیچ‌گونه سبک یا نحوه زندگی و بازی زبانی متناسب با آن نیست؛ او می‌تواند از سلطه آن رهایی یابد. چهارچوب‌های ذهنی ممکن است تنها زمینه‌ساز بوده، نقش مقتضی داشته باشند. بنابراین، چنین نیست که هر سبک زندگی یا مجموعه پارادایمی زبانی ویژه و متناسب با خود را داشته باشد، چنان‌که هر بازی زبانی ساحتی جداگانه با قواعدی ویژه ندارد؛ برای فهم هر ساحت زبانی و بازی زبانی آن لازم نیست در آن سبک زندگی حضور داشت؛ بازی‌های زبانی و نحوه‌های زندگی همچون علم، دین و فلسفه، قواعد و معیارهایی مشترک دارند. از این‌رو، می‌توان درباره همه آنها با معیارهایی مشترک به داوری نشست. پس، می‌توان نحوه‌ای از زندگی و قواعد حاکم بر زبان آن را از بیرون ارزیابی کرد،

۱. مقاله «پارادایم؛ تحلیل معناشناختی و خاستگاه»، که در حال آماده‌سازی برای انتشار است.

چنان که می‌توان همهٔ ساحت‌ها و بازی‌های زبانی را با معیاری یگانه بررسی و ارزیابی کرد.

بدین ترتیب، انسان درون چهارچوب‌های ذهنی خود زندانی نیست؛ او می‌تواند از حصار آنها بگریزد. زندگی و بازی مرتبط با آن، تاریخ، فرهنگ و ... حصارهایی نیستند که انسان را محدود کنند. چه بسا سبک‌های زندگی یا فرهنگ‌ها و یا عواملی دیگر پیش‌فرض‌هایی را به انسان بدهد و موجب شود که انسان از منظری ویژه به جهان بنگرد، اما انسان هیچ‌گاه مقهور آنها نیست و می‌تواند از تأثیرشان رهایی یابد. افزون بر این، نتایجی که از پیش‌فرض‌ها و اصول فرضی نظری و اثبات‌نشده گرفته شوند فرضی خواهند بود، مگر آنکه به پایه‌هایی بدیهی، خطاناپذیر و زوال‌ناپذیر ارجاع یابند.

اکنون، از پی‌رد و انکار آموزهٔ چهارچوب، یکی از پایه‌ای‌ترین و مهم‌ترین مباحث روش‌شناسی که پیوند تنگاتنگی با معرفت‌شناسی دارد این مسئله است: پارادایم‌ها، به معنای مبانی، چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند؟ آیا مبنایی بر دیگر مبانی یا پارادایم‌ها برتری دارد و می‌توان بر پایهٔ این برتری آن را بر دیگر پارادایم‌ها ترجیح داد؟ در صورت مثبت بودن پاسخ، کدام‌یک از آنها مزیت دارد و کدام‌یک از دیگر پارادایم‌ها ناقص‌تر و دارای کاستی‌های بیشتری است؟ بر فرض مزیت پارادایمی بر پارادایم دیگر، ملاک مزیت داشتن و ترجیح آن بر دیگری چیست؟ آیا می‌توان از درون مبنا یا پارادایمی فراتر رفت و خارج از آن آزادانه اندیشید؟ آیا معرفتی که از این راه به دست می‌آید معتبر است؟ آیا پارادایم‌ها یک‌گونه‌اند یا چندگونه؟ و در صورت تكثر، گونه‌های آنها چیست؟

بدین‌سان، در این پژوهش، از پی‌رد و انکار آموزهٔ چهارچوب، تمایز میان

چهارچوب ذهنی و مبنا و نیز ویژگی‌های‌شان را وامی‌کاویم و امکان پذیرش پارادایم‌ها، به معنای مبانی، را بررسی می‌کنیم و این مسئله را که پارادایم‌ها، به معنای مبانی، چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند پژوهش می‌کنیم و در پایان، گونه‌های پارادایم (مبنا) را بررسی می‌کنیم.

۱. امکان مبانی یا پارادایم‌های پژوهش

گرچه پارادایم به معنای چهارچوب ذهنی دیدگاهی محال و ناپذیرفتنی است اما پارادایم به معنای مبنا یا ابتدای نظریه‌ها بر پایه‌ها و مبانی نه تنها پذیرفتنی است بلکه رویدادی است که نمی‌توان آن را انکار کرد یا نادیده انگاشت، زیرا از آنجاکه میان پاره‌ای گزاره‌ها روابط منطقی و علی وجود دارد، برخی از گزاره‌ها ممکن است نسبت به دیگر گزاره‌ها مبنا باشند و آنها روبنای آن گزاره‌های مبنا و پایه. این رابطه رابطه‌ای یک‌سویه است و نه دوسویه. گزاره‌های روبنا بر گزاره‌های پایه مبتنی‌اند و نه بالعکس.

افزون بر آن، از هر گزاره‌ای هر نتیجه‌ای نمی‌توان گرفت و با هر گزاره‌ای به هر نتیجه‌ای نمی‌توان دست یافت، بلکه هر گزاره‌ای صرفاً پیامد و نتیجه ویژه‌ای دارد. اگر اصول و مبانی معرفت‌شناسی تجربه‌گرایی پذیرفته شود و مبنا نهاده شود، بر آن نتایجی مبتنی است که بر دیگر مبانی و اصول نیست. مبانی معرفت‌شناختی، انسان‌شناختی و وجودشناختی حکمت اسلامی پیامدهایی دارد که فیزیکیالیسم، آمپریسم و ... ندارند. چنین پدیده‌ای غیر از اسطوره چهارچوب است. براساس چهارچوب، ذهن تخته‌بند و در حصار پیش‌ساخته‌هاست و نمی‌تواند از آنها بگریزد. اما به لحاظ مبنا، ذهن تخته‌بند و در حصار هیچ پیش‌ساخته یا ساختاری نیست و تنها در بند ساختار قضیه است و نه ساختار ذهن. میان این دو تفاوتی بس فاحش

وجود دارد: تخته‌بند بودن ساختار ذهن و تخته‌بند بودن ساختار قضیه. دیدگاه دوم واقع‌گروی است و دیدگاه نخست نسبت‌انگاری. حسب دیدگاه دوم می‌توان فراقضیه رفت و دیگر گزینه‌ها را ارزیابی کرد اما از لحاظ نگرش نخست چنین امری ممکن نیست.

بدین‌سان، برپایه چنین کاربردی می‌توان گفت: بی‌تردید، نظریه‌ها در دانش‌ها، به‌ویژه در علوم انسانی، و راهکارهای آنها بر اصولی ویژه بنیان یافته است که مهم‌ترین آنها مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی است. هر مبنایی که در معرفت‌شناسی یا هستی‌شناسی و یا انسان‌شناسی پذیرفته شود، نتایج آن در راه‌حل‌ها و نظریه‌های علوم انسانی رخ می‌نماید. برای نمونه، رویکرد پوزیتیویسم به معرفت‌شناسی نتایجی غیر از دیدگاه ایدئالیسم، و رویکردهای جنسیتی پیامدهایی مغایر با دیدگاه‌های بدیل دارد. آثار و پیامدهای این رویکردها در حوزه اقتصاد، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاست، مدیریت، علوم تربیتی و دیگر علوم انسانی ملموس است. با سیری در علوم انسانی و تأمل در راهکارها، راه‌حل‌ها و نظریه‌های مطرح به‌آسانی می‌توان این ارتباط را دریافت. بنابراین، اثبات این ملازمه چندان دشوار نیست، بلکه با نگاهی از بیرون به علوم انسانی و مرور فرضیه‌ها و نظریه‌های آنها، ادعای پیش‌گفته اثبات می‌شود. در اندیشه اسلامی، اصول و مبانی شکل گرفته و روبناهای آنها تمایزهای ژرفی با دیگر رویکردهای معرفتی دارد. با چینش این اصول - اعم از معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ... - در کنار یکدیگر، نظام ویژه‌ای تحقق می‌یابد که هم منطقی و هم عقلانی است. علوم انسانی از جمله روبناهای برخاسته از آن پایه‌ها و متناسب با آنهاست.

بدین ترتیب، ابتدای نظریه‌ها بر پایه‌ها، مبانی و اصولی ویژه نه تنها محذوری

ندارد بلکه خود نماد واقع‌گروی است. منظور از واژه اصول یا مبانی قواعد عقلی یا عقلایی عامی است که اساس و شالوده‌اند. در واقع، در اینجا، همان معنای لغوی آنها اراده شده است. بنابراین، مبانی یا اصول معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی زیربنای نظریه‌ها و راه‌حل‌ها در دانش‌های گوناگون به‌ویژه در علوم انسانی‌اند. چنین مفهومی پذیرفتنی، بی‌تردید و حتی انکارناپذیر است.

از آنچه گذشت بدین نتیجه می‌رسیم که پارادایم به معنای ابتدای نظریه‌ها بر پایه‌ها و مبانی نگرشی پذیرفتنی بلکه انکارناپذیر است. براساس کاربرد پارادایم به معنای ابتدای نظریه‌ها بر پایه‌ها، پارادایم‌ها مبانی هر ساحت یا حوزه علمی‌اند. نظریه‌های علمی، اعم از انسانی، اجتماعی و طبیعی، بلکه نظریه‌های فلسفی و مطلقاً هر دانشی بر پایه پارادایم‌ها به معنای مبانی سامان می‌یابند. می‌توان با تجربه‌ای ذهنی که شهودی است این ادعا را آزمود و ارزیابی کرد.

بدین‌سان، با این مبانی است که نظامی بینشی برای اندیشمند ایجاد می‌شود. این نظام، که می‌توان آن را نظام فکری در برابر عملی نامید، مبتنی بر مبانی گوناگون و متنوعی است. دستکم می‌توان چهار یا پنج دسته مبنا کاوید و برشمرد: معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، روش‌شناختی و روشی. بلکه می‌توان مبانی انسان‌شناختی را بر این مجموعه افزود. با افزودن پارادایم انسان‌شناختی، قلمرو این مجموعه گسترده‌تر می‌شود. برای نمونه، دیدگاه ویژه‌ای که پژوهشگر در انسان‌شناسی برمی‌گزیند و پاسخ بنیادیش به این مسئله که آیا انسان تنها به بُعد مادی و رفتار جسمانی محدود می‌شود یا اینکه فراتر از آن است، در تحقیق پژوهشگر و روش‌هایی که وی در فرایند آن به‌کار می‌گیرد نقشی ویژه دارد.

به هر روی، با این مبانی یا پارادایم‌ها، در اندیشهٔ آدمی، نظامی فکری و بینشی شکل می‌گیرد که پیش‌فرض هرگونه تحقیق و پژوهشی است. هیچ پژوهشی را نمی‌توان بدون چنین مبانی یا پیش‌فرض‌هایی سامان داد. از آنجاکه مبانی گوناگون و بسیار متفاوت‌اند، نتایج پژوهش‌ها نیز متکثر و بسیار متفاوت خواهند بود. منشأ پیدایش مکتب‌های گوناگون و متغایر عمدتاً چنین علتی است. مکتب‌هایی همچون اومانیسم، مارکسیسم، لیبرالیسم، فمینیسم، نژادپرستی، ملی‌گرایی و قوم‌گرایی به سبب آن پارادایم‌ها به وجود آمده‌اند. نگاه هر یک از آنها متفاوت و گاه متعارض است و منشأ این تفاوت‌ها و تعارض‌ها مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی و ... است که برگزیده‌اند و با نگاه برگرفته از آن مبانی، درصدد پاسخگویی به مسائل فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، حقوقی، خانوادگی و ... برآمده‌اند.

بدین‌سان، پیش از آغاز هر تحقیقی، لازم است پژوهشگر موضع خود را در برابر آن مبانی روشن سازد و ببیند که خواسته یا ناخواسته چه مبنایی را در حوزه‌های پیش‌گفته برگزیده است. کسی که در حوزهٔ معرفت‌شناسی، دل در گرو پوزیتویسم منطقی دارد و تنها حواس ظاهری و داده‌های آنها را معتبر می‌داند، دیدگاه هستی‌شناسی وی به طبیعت‌گرایی یا ماده‌انگاری (فیزیکالیسم) می‌انجامد و هستی را برابر با ماده خواهد دانست. سپس، همین شخص، در انسان‌شناسی، ابعاد غیرمادی انسان را نفی خواهد کرد و از پی آن در روش‌شناسی، تنها تجربهٔ حسی و شیوه‌های مبتنی بر حواس ظاهری را معتبر دانسته، دیگر معرفت‌هایی را که از منابع و روش‌های دیگر به دست آیند نامعتبر خواهد شمرد، و هکذا.

با توجه به نمونه بالا، به نکته دیگری می‌توان دست یافت و آن اینکه نه تنها مجموعه مبانی یا پارادایم‌های پیش‌گفته در پیدایش نظریه‌های علمی نقش دارند و هر مجموعه‌ای از مبانی نظریه‌ای متناسب با خود خواهد داشت، بلکه میان هر دسته از مبانی یا پارادایم‌ها نیز ارتباطی تنگاتنگ و پیوندی انکارناپذیر وجود دارد. از یک معرفت‌شناسی ویژه، هر دیدگاهی بر نمی‌خیزد بلکه تنها نگرشی هستی‌شناختی یا انسان‌شناختی برمی‌خیزد که با آن قرائت برگزیده خاص متناسب و مسانخ باشد. پس از پیدایش چنین مجموعه بینشی که اجزاء آنها باید با یکدیگر مرتبط باشند، نظامی ایجاد می‌شود که شیوه یا روش پژوهش و پیامدهایش متأثر از آن است. برای مثال، فقهی که در قلمرو احکام عملی به پژوهش می‌پردازد، هنگام مواجهه با روایتی که مفاد آن بر ارتکاب مکروه از سوی امامان معصوم علیهم‌السلام دلالت دارد، اگر مبنای اعتقادی‌اش این باشد که امام معصوم علیه‌السلام مکروه انجام نمی‌دهد، آن را به کنار می‌نهد و حتی اگر سند آن معتبر باشد، به دلیل این مشکل محتوایی از آن اعراض می‌کند. یا اگر پژوهشگری با روایتی روبرو شود که بر سهو نبی یا سهو امام دلالت دارد، در صورتی که مبنای اعتقادی‌اش این باشد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام به این حالت دچار نمی‌شوند، چنین روایاتی را، همچون روایاتی که مفاد آنها مخالف کتاب الله است، حتی اگر سندشان معتبر باشد، به کناری می‌نهد و از آنها روی می‌گرداند. بدین‌سان، آنگاه که فقیه در حوزه فقه کاوش می‌کند یا تاریخدان در ساحت تاریخ، سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امامان معصوم علیهم‌السلام و ... می‌کاود، پژوهش خویش را بر پایه چنین مبانی یا پارادایم‌هایی که آنها را از پیش پذیرفته است به پیش می‌برد. روایات دال بر سهو نبی حتی اگر احکامی چند دربرداشته

باشند و مفادشان نصّ و سندشان معتبر باشد، آنها را نامعتبر می‌داند و از آنها اعراض می‌کند.

حاصل آنکه پیدایش مکتب‌های گوناگون پیامد پارادایم‌ها یا مبانی متکثر است؛ نگاه این مکتب‌ها با یکدیگر متفاوت و چه بسیار اوقات متعارض است؛ این تفاوت نگاه‌ها از جهان‌بینی‌های متفاوتی حکایت دارد؛ هر جهان‌بینی از مؤلفه‌ها و عناصر اعتقادی گوناگونی سامان یافته است؛ با پذیرش آن مؤلفه‌های اعتقادی، اندیشمند آنها را به حوزه تحقیق انتقال می‌دهد تا براساس آنها نظریه یا مدلی را طراحی کند. بدین‌سان، معرفت‌های علمی و دانش‌های طبیعی و اجتماعی، بلکه انسانی، براساس مبناها و پارادایم‌ها واقعیت را تبیین می‌کنند. آنها نمی‌توانند از مبانی یا پارادایم‌ها فراتر روند. با معرفتی علمی نمی‌توان پارادایمی را نقض یا رد کرد، چنان‌که تأیید و اثبات آن نیز ممکن نیست، چراکه معرفت علمی مبتنی بر مبنا یا پارادایم است و، از این‌رو، معرفت علمی با پارادایم در یک مرتبه قرار ندارد و به لحاظ رتبه نمی‌تواند پارادایم را به چالش کشد یا اثبات کند. مرتبه هر معرفت علمی برابر است با دیگر معرفت‌های علمی که از پارادایم‌های دیگر به دست می‌آیند و بر آنها مبتنی‌اند. برای مثال، اعتقاد به خدا و توحید یا یگانه دانستن او اصلی اعتقادی است که می‌تواند مجموعه فکری بینشی ویژه‌ای را سامان دهد و از جمله مبانی آن مجموعه باشد. برای اثبات این اصل نمی‌توان از علم استفاده کرد،^۱ چراکه مراتب

۱. اگر مبانی یا پارادایم‌های معرفت‌شناختی و فلسفی را نمی‌توان با علوم تجربی اثبات کرد، چرا فیلسوفان از دستاوردهای علوم تجربی در اثبات پاره‌ای از دعاوی خود بهره‌برداری کرده‌اند؟ افزون بر آن، چرا در الهیات بالمعنی الاخص یا خداشناسی برای اثبات وجود خدا و صفات او، استدلال‌هایی از راه حرکت، حدوث و نظم و دیگر یافته‌های حسی و تجربی اقامه کرده‌اند؟ با اندکی تأمل موضع این نوشتار در برابر پرسش‌های مزبور روشن می‌شود.

آنها متفاوت است و این مبنا در مرتبه معرفت‌های علمی نیست. با این اصل می‌توان به معرفت‌هایی دست یافت که با معرفت‌های مبتنی بر مبانی پوزیتیویستی، آمپریستی، فیزیکالیستی و مانند آنها تمایزی فاحش دارند. (ر.ک. ایمان، ۱۳۹۳: ۴۹-)

(۵۱)

تأکید می‌کنم که مراد از پارادایم در اینجا مبناست، نه چهارچوب. اینکه نمی‌توان با بناها در مبانی تردید کرد یا آنها را نقض و ویران ساخت، چنین حکمی با احکام چهارچوب یکسان است. این اشتراک سبب نمی‌شود که در اینجا مبنا را به معنای چهارچوب بینگاریم. البته، هر بنایی را می‌توان با نقدهای بنایی ارزیابی کرد ولی بناها آنگاه از بنیان فرومی‌ریزند که بتوان مبنا یا مبانی آنها را رد، ابطال و نقض نمود.

به هر روی، پیش‌فرض‌های علوم طبیعی، انسانی یا اجتماعی - که نقشی اساسی در هویت‌بخشی به علم دارند، پارادایم‌ها یا مبانی علوم بشری‌اند. از آن پارادایم‌های معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و روشی، مجموعه‌ای فراهم می‌آید که از راه آن و بر پایه آن به مسائلی که دانش‌های انسانی یا طبیعی یا اجتماعی در برابر انسان می‌گشایند می‌توان پاسخ گفت. برای نمونه، پارادایم پوزیتیویستی یا اثبات‌گرایی مبتنی بر مجموعه‌ای بینشی است که بر پایه معرفت‌شناسی و منابع معرفتی آن، تنها از راه تجربه حسی و حواس ظاهری می‌توان به معرفت معتبر دست یافت. طبق این دیدگاه یا مبنا، معرفت علمی از طریق روش‌های علمی تجربی به دست می‌آید و لا غیر. در برابر این نگرش، دیدگاه حامیان هرمنوتیک و کسانی مانند دیلتای این است که حوزه علوم اجتماعی و انسانی از علوم طبیعی متمایز است و نمی‌توان با یک روش در آن به پژوهش پرداخت. از نگاه پارادایم تفسیری، واقعیت اجتماعی براساس درک ذهنی انسان

ساخته می‌شود نه اینکه پدیده‌ای ابژه باشد. از منظر حامیان آن، پیش‌بینی امکان‌پذیر نیست، در حالی که از نگاه پوزیتویست‌ها، پیش‌بینی ممکن و مهارت‌تحقق‌پذیر است. (برای نمونه، ر.ک. بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۲-۱۹۳؛ باربور، ۱۳۶۲: ۱۵۱-۱۵۵)

با تأمل و ژرف‌نگری در ویژگی‌های پارادایم یا مبنا بدین نتیجه می‌رسیم که پارادایم پیش‌فرض هر تحقیقی در دانش‌های بشری - اعم از انسانی، اجتماعی و تجربی - است، بلکه پارادایم مسیر تحقیق و دستیابی به نتایجی ویژه براساس همان پارادایم را فراهم می‌سازد. پارادایم یا مبناست که چگونگی رابطه میان نظریه‌های علمی و روش‌های تحقیق در دانش‌های بشری را مشخص می‌سازد. پارادایم‌هایی چون معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، روش‌شناختی و روشی به رابطه نظریه علمی و روش تحقیق جهت می‌بخشند و هویت علم را مشخص می‌سازند. روش، واقع، فنون یا مهارت‌های ویژه جمع‌آوری اطلاعات است و در آن بدین مسئله پرداخته می‌شود که «چگونه می‌توان به اطلاعات معتبر دست یافت و آنها را گردآوری کرد؟» روش‌شناسی پژوهش منطق تحقیق است و اصلی‌ترین مسئله‌اش بررسی و ارزیابی روش‌های معتبر در هر یک از دانش‌های پرشمار بشری است. در معرفت‌شناسی به پرسش‌هایی از این دست پرداخته می‌شود که «چگونه می‌توان به معرفت معتبر دست یافت؟ و برای دستیابی به معرفت معتبر به چه منابعی می‌توان استناد کرد؟». در حوزه هستی‌شناسی مشخص می‌شود که «چه چیزی وجود دارد؟ آیا هستی تنها به اجسام مادی، که از راه حواس ظاهری درک‌پذیرند، فروکاسته می‌شود یا اینکه می‌توان از آنها فراتر رفت؟» (ر.ک. بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۱-۲۳۹؛ ایمان، ۱۳۹۳: ۵۲-۵۵)

چنان‌که گذشت، مکتب‌های بسیاری وجود دارند که پاسخ آنها به پرسش‌های فوق‌گوناگون بلکه متعارض است. (ر.ک. بلیکی، ۱۳۹۱: ۱۹۱-۲۳۹) و در ساحت ارزش‌شناختی نیز، مکتب‌ها و نگرش‌های متفاوت و متعارض بسیاری وجود دارد.

۲. مؤلفه‌های پارادایم یا مبنا

چنان‌که گذشت، از چند پارادایم یا مبنای مرتبط، مجموعه‌ای هماهنگ و متناسب فراهم می‌آید که تحقیق را سامان و پژوهش را جهت می‌دهد. هر مجموعه‌ای از پارادایم‌ها بر پایه استقرا دستکم شش دسته مبنایی را دربرمی‌گیرد، که آنها عبارت‌اند از: مبنایی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و روشی.

با تأمل و ژرف‌نگری در حوزه‌ها یا ساحت‌های تشکیل‌دهنده هر مجموعه‌ای از پارادایم‌ها می‌توان به پرسش‌های بنیادین و محورهای اصلی پارادایم‌ها دست یافت. هر مجموعه‌ای با ساحت‌های گوناگونش مؤلفه‌ها و عناصری اساسی دارد؛ این مؤلفه‌ها شکل‌دهنده و محورهای بنیادین هر مجموعه‌اند. با این مؤلفه‌ها و از راه این پارادایم‌ها یا مبنایی، لازم است پیش از ورود به هر دانشی به مسائلی چند پاسخ گفت، پاسخی که از حوزه پارادایم‌ها برخاسته است. این‌گونه مسائل را درون دانش‌ها - اعم از انسانی و طبیعی - نباید پژوهید، بلکه پیش از ورود به هر دانشی باید سرمایه‌های معرفتی حاصل از پاسخ به این پرسش‌ها فراهم آمده باشد. هر پژوهشگری که در پی پژوهش در مسئله‌ای از مسائل علم است، خواسته ناخواسته، با این مسائل روبروست و باید پاسخ آنها را تهیه کند و با چنین سرمایه‌ای به مسائل درونی یک علم بپردازد. آن مسائل مقدماتی حسب استقرا از این قرارند: چیستی واقعیت؛ چگونگی معرفت به آن، حقیقت انسان، چیستی علم و تحقیقات علمی،

تبیین و نسبت علم با ارزش.

۱-۲. چیستی واقعیت

چیستی واقعیت مبحثی هستی‌شناختی است. از آنجاکه مکتب‌ها در پاسخ به این پرسش گوناگون و بسیارند، پارادایم‌ها از این جهت متکثر خواهند شد. برای مثال، آمپریست‌ها و پوزیتویست‌ها، از آنجاکه هستی را تنها به موجودات حسی فرومی‌کاهند، واقعیت را صرفاً برابر می‌دانند با آنچه از راه حواس ظاهری می‌توان ادراک کرد.

۲-۲. چگونگی معرفت به واقعیت

پس از پذیرش این اصل که واقعیتی فی‌الجمله وجود دارد، این پرسش فراروی ما طرح می‌شود: «چگونه می‌توان به واقعیت دست یافت و آن را به‌درستی شناخت؟» این‌گونه مباحث مهم‌ترین مسائل معرفت‌شناسی شمرده می‌شوند. از آنجاکه مکتب‌ها در پاسخ به چنین پرسش‌های معرفت‌شناختی‌ای گوناگون و بسیارند، پارادایم‌ها از این جهت متکثر خواهند شد.

۳-۲. چیستی انسان

از جمله مهم‌ترین مسائل که پیش از ورود به علوم باید پاسخ یابد، چیستی انسان است. پاسخ مکتب‌ها بدین پرسش گوناگون است. از این‌رو، پارادایم‌ها از این منظر نیز بسیار خواهند بود.

۴-۲. چیستی علم و هدف تحقیقات علمی

هویت علمی و حقیقت آن بر پارادایم مبتنی است، پارادایمی که آن را جهت می‌دهد و راهبری می‌کند. درباره علم، این پرسش مطرح است: آیا علم هویتی واحد دارد یا اینکه چنین نیست؟ آیا علم دانش عامه است یا از آن متمایز است؟ آیا در علوم طبیعی و انسانی یا اجتماعی با یک شیوه پژوهش می‌شود یا اینکه از آنجاکه هویت‌شان متغایر است، شیوه پژوهش در آنها یکی نیست؟ این‌گونه

پرسش‌ها پارادایمی است و باید پیش از ورود به علم و پژوهش دربارهٔ این پرسش‌ها به راه‌حلی دست یافت تا بتوان در مورد هدف از تحقیقات علمی اظهار نظر کرد.

۲-۵. تبیین

دربارهٔ حقیقت تبیین، امروزه، اختلاف نظر است. پیش‌تر تبیین با علت‌یابی برابر داشته می‌شد، اما اکنون معنای این اصطلاح دستخوش تغییر و تحول شده است. روشن ساختن مفهوم واژه «تبیین» مبتنی است بر روشن ساختن چیستی علم و اینکه دربارهٔ چه علمی و چگونه علمی بحث می‌کنیم. چیستی علم در عرصهٔ پارادایم علم شرح داده می‌شود. از این‌رو، مفهوم تبیین نیز پیش از پرداختن به علم در ساحت پارادایم روشن می‌شود. تبیین هماهنگ با تعریف علم سامان یافته، معنا می‌یابد و در علم به‌کار گرفته می‌شود.

۲-۶. نسبت علم با ارزش

آیا علم به لحاظ ارزش خنثی است یا اینکه بار ارزشی دارد؟ بحث دربارهٔ ارزش علم و منشأ هر پاسخی بدین پرسش به پارادایم‌های علم مربوط است. مجموعهٔ پارادایم‌های علم است که مشخص می‌سازد که علم بار ارزشی دارد یا اینکه خنثی است. برای نمونه، از نگاه پوزیتیویست‌ها و بر پایهٔ مبانی آنان، علم خصلتی ابزاری دارد و، از این‌رو، فاقد ارزش است. در برابر آن، تفسیرگرایی است که از نگاه حامیان آن، علم معنای ذهنی کنشگران را منتقل می‌کند و ارزشی انسانی دارد.^۱

۱. همهٔ ویژگی‌های بالا جز ویژگی دوم از این اثر برگرفته شده است و البته با تبیینی متفاوت: ایمان،

گفتنی است بحث دربارهٔ روش تحقیق، روش‌شناسی تحقیق و فلسفهٔ آنها خود پژوهشی جداگانه است و فرصت گسترده‌ای نیاز دارد. در این نوشتار به همین اندازه اکتفا می‌کنیم.

۳. نقش پارادایم یا مبنا در معرفت

از آنچه گذشت، بدین نتیجه رسیدیم که، از سویی، پارادایم به معنای چهارچوب ذهنی مستلزم محذور نسبت است و غیرقابل پذیرش می‌باشد و، از سویی دیگر، پارادایم به معنای مبنا نه تنها محذوری ندارد بلکه دیدگاهی پذیرفتنی است. اما اکنون با این مسئله بنیادی مواجهیم: «پارادایم‌ها به معنای مبانی چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند؟» بدین ترتیب، این مبحث پس از آن طرح می‌شود که این‌گونه پارادایم‌ها را، که به معنای مبانی است، بپذیریم و آنها را مانند اصطلاح پیش‌گفته مردود ندانیم.

به‌اختصار، می‌توان گفت: با اندکی کاوش و تأمل در مجموعه معرفت‌های خویش و با تجربه شهودی و درون ذهنی بدین نتیجه رهنمون می‌شویم که پارادایم به معنای «مبنای اندیشه» نه تنها دیدگاهی پذیرفتنی است بلکه حقیقتی گریزناپذیر است. هر رفتاری بر اندیشه‌ای مبتنی است و هر اندیشه‌ای بر مبنا یا مبانی بینشی و ارزشی ویژه‌ای. بدین سان، اصطلاح قابل پذیرش و انکارناپذیر پارادایم‌ها به معنای مجموعه‌ای از مبانی بینشی حاکم بر یک نظریه است. بر پایه آن مجموعه از مبانی، نظریه‌ها و گزاره‌ها در هر دانشی تحلیل، کشف و ارزیابی می‌شوند. سنجش و داوری، همچون تبیین و تحلیل، مبتنی بر آن مجموعه مبانی است.

راه حل ارائه‌شده به توضیح نیاز دارد. با نگاهی هرچند گذرا به مبانی یا زیرساخت‌های بینشی و گونه‌های آنها و نقش‌شان در معرفت بشری، بحث را پی می‌گیریم.

۴. مبناها یا زیرساخت‌های بینشی

راهبردها (استراتژی‌ها)ی پژوهش برخاسته از مبانی فکری و بینشی است.

از این رو، آنها درون مبانی بینشی سامان یافته، شکل می‌گیرند. از آنجاکه مبانی بینشی متفاوت‌اند، راهبردهای پژوهشی مبتنی بر آنها نیز متفاوت خواهند بود. مبانی بینشی گوناگون‌اند: دسته‌ای معرفت‌شناختی‌اند و گروه دیگری از آنها هستی‌شناختی و هکذا. با کاوش و استقرائی فراگیر می‌توان دریافت که آن مجموعه مبانی که زیربنای نظریه‌ها یا گزاره‌های‌اند یا دستکم مهم‌ترین و بنیادی‌ترین‌شان بدین شرح‌اند:

۱. مبانی معرفت‌شناختی
۲. مبانی هستی‌شناختی
۳. مبانی ارزش‌شناختی
۴. مبانی انسان‌شناختی
۵. مبانی روش‌شناختی
۶. مبانی روشی

در بستر عصر مدرن، از آغاز پیدایش رنسانس تا کنون، به‌ویژه در نیمهٔ دوم قرن بیستم، معرفت‌شناسی‌های گوناگون و متعارضی طرح شده‌اند که شمار آنها بسیار است، از جمله معرفت‌شناسی عقل‌گرا و معرفت‌شناسی تجربه‌گرا، و هر یک نیز اقسام پرشماری دارد و گونه‌های آن متنوع است. شمار هستی‌شناسی‌ها نیز در این برهه، به‌ویژه در قرن بیستم، متنوع و بسیار است. دیگر مبانی، به‌ویژه مبانی ارزشی یا ارزش‌شناختی، نیز وضعیتی مشابه دارند و شمارشان بسیار است.

اکنون، پس از نگاهی گذرا به تعریف مبانی معرفت‌شناختی، تعریف دانش معرفت‌شناسی، نگاهی گذرا به شمای کلی معرفت‌شناسی‌های عرضه‌شده در عصر کنونی می‌افکنیم. از پیامدهای اساسی این کاوش آشکار شدن نقش مبانی در معرفت و دستیابی به واقعیت است.

۵. مبانی معرفت‌شناختی

زیربنایی‌ترین پایه‌ها که نقشی بنیادین و سرنوشت‌ساز در دانش‌ها، نظریه‌ها و قضایای علوم دارند پارادایم‌ها یا مبانی معرفت‌شناختی‌اند. دیدگاه معرفت‌شناختی پژوهشگر در تصدیق علمی و پذیرش قلبی نظریه‌ها و گزاره‌های علوم - اعم از انسانی و غیرانسانی (علوم طبیعی) - تأثیری ژرف و شگرف دارند. پیامد آمپریسم یا تجربه‌گرایی افراطی در معرفت‌شناسی رفتارگرایی افراطی در علوم طبیعی، فیزیکالیسم و انکار عناصر اثرگذار غیرجسمانی است، و هکذا. روشن است معرفت‌شناسی اسلامی، که دیدگاه برگزیده است، پیامدی ویژه در ساحت‌ها و حوزه‌های گوناگون از جمله در ساحت پژوهش و حوزه روش‌شناختی پژوهش دارد. بدین ترتیب، از نگاه این نوشتار، جداانگاری میان مبانی و نظریه‌های مبتنی بر آنها یا برخاسته از آنها رویکردی خطاست.

از سویی دیگر، در برابر دیدگاه برگزیده در حوزه روش‌شناختی پژوهش، نگرش شکاکانه یا نسبی‌انگاران‌ای قرار دارد که بنیان‌های آن از این قرارند:

۱. جهان، اعم از طبیعی و اجتماعی، همواره از زاویه خاصی نگریسته می‌شود و به شکل ویژه‌ای دیده می‌شود؛
۲. همه مشاهده‌ها و دریافته‌های انسان، آگاهانه یا ناآگاهانه، تابع پارادایم‌اند؛
۳. اطلاعات همواره بر پایه چهارچوب‌های ذهنی موجود و مبتنی بر پارادایم به معنای قالب و ساخته ذهنی گردآوری می‌شوند؛
۴. هیچ مشاهده‌ای خنثی نیست، بلکه نظریه‌بار است. هر کس بر پایه برداشت‌های ویژه‌ای که جزء ساختار ذهن اویند و با نظریه‌ای که در ذهن وی جا گرفته، جهان طبیعی یا اجتماعی را مشاهده می‌کند؛
۵. نه تنها مشاهده‌ها و جمع‌آوری اطلاعات مبتنی بر پارادایم‌ها یا

چهارچوب‌های ذهنی‌اند بلکه معیار یا معیارهای ارزیابی معرفت نیز پیامد و تابع آنهایند؛

۶. معیارها و ملاک‌هایی فراپارادایم که بر پایه آنها بتوان برخی از پارادایم‌ها را برگزید وجود ندارد، زیرا آن معیارها خود پیامد و نتیجه پارادایم‌ها و از آنها جدایی‌ناپذیرند؛ نمی‌توان از آن چهارچوب ذهنی فراتر رفت؛ ذهن انسان تخته‌بند آن چهارچوب‌های ذهنی است. (ر.ک. محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۴)

همان‌گونه که جداانگاری میان مبانی و نظریه‌های مبتنی بر آنها یا برخاسته از آنها رویکردی خطاست، نگرش شکاکانه یا نسبی‌انگارانۀ پیش‌گفته نیز خطا بلکه اشتباهی بسیار فاحش است. ادله‌ای بسیار بر بطلان این نگرش می‌توان اقامه کرد. افزون بر آنها، می‌توان گفت: روش‌شناسی تحقیق دانشی است که اعتبار روش‌های پژوهشی را ارزیابی می‌کند و وظیفه آن این است که مسیر درست و معتبر پژوهش را هموار سازد. با نگرش پیش‌گفته و آموزه‌های آن بدین نتیجه می‌رسیم که هیچ‌گاه آدمیان نمی‌توانند برای رسیدن به حقایق به پژوهشی صحیح دست زنند، بلکه آنان همواره همچون کرم ابریشم در درون تارهای ذهنی خود می‌لولند و در باتلاق جهل غوطه‌ور و در برهوت ظلمت سرگردانند. نتیجه هرگونه دست و پازدنی بیشتر فرورفتن در باتلاق توهمات و پندارهای پوچ ذهنی است. بنابر این نگرش، به جای دست‌وپازدن‌های بیهوده در میان اقیانوس جهل و به جای دست و پنجه نرم کردن با امواج مهیب، بهترین و عاقلانه‌ترین راه این است که انسان‌ها تسلیم شوند و از جستجو برای یافتن حقیقت سرباز زنند، زیرا در بن‌بست معرفتی زندانی‌اند و هیچ راهی به حقیقت ندارند. اگر بناست سردرگمی انسان بی‌پایان باشد و او نتواند به خویش، مبدأ و جهان بیرون از خود معرفت یابد، و در برهوت بلا تکلیفی سرگردان

باشد، چرا به روش‌شناسی پژوهش و سپس پژوهش اشتغال ورزد؟ چالش‌های بسیاری فراروی روش‌شناسان در قلمرو تحقیق هست، چالش‌هایی شکاکانه و نسبی‌انگارانه. اما می‌توان چالش‌ها را حل کرد و به حقیقت رسید، البته، با کاوشی ژرف و دشوار و تلاشی خستگی‌ناپذیر. معرفت، برخلاف زبان، پدیده‌ای اجتماعی نیست. انسان می‌تواند در قلمرو فلسفه، منطق، و حتی در بخش‌هایی از قلمرو پدیده‌های حسی و تجربی به معرفت دست یابد. گرچه معرفت‌های انسان حسب توانایی‌هایش محدود است و تنها تا گستره خاصی می‌تواند گسترش یابد، در همان محدوده به حقیقت دست می‌یابد و فی‌الجمله، واقعیاتی را آنچنان‌که هستند می‌تواند بشناسد. طرح پژوهشی کاوشی ژرف در معرفت‌شناسی که در پنج دفتر به تصویر کشیده شد،^۱ سندی است که این دیدگاه را تبیین و تثبیت می‌کند.

۵-۱. تعریف مبانی معرفت‌شناختی

مبانی معرفت‌شناختی از دو واژه ترکیب شده است. برای تعریف آن لازم است هر دو واژه را جداگانه تعریف کنیم.

۵-۱-۱. تعریف واژه «مبانی»: از جمله واژگان کلیدی‌ای که لازم است معنای آن را در این نوشتار روشن سازیم واژه مبانی یا اصول است. منظور از این واژگان قواعد عقلی یا عقلانی عامی است که اساس و شالوده اندیشه‌ها و نظریه‌هایند. در واقع، در این نوشتار، همان معنای لغوی آن واژگان اراده شده است و البته، آن

۱. مهم‌ترین و بنیادی‌ترین مسائل معرفت‌شناسی مطرح در این مجموعه از این قرارند: ۱. تعریف معرفت ۲. امکان معرفت ۳. منابع یا راه‌های معرفت ۴. علم حضوری ۵. علم حصولی؛ مفاهیم و تصورات ۶. علم حصولی؛ تصدیقات و اقسام آنها ۷. حقیقت یا تعریف صدق ۸. معیار صدق: ۸-۱. معیار صدق قضایای پیشین ۸-۲. معیار صدق قضایای پسین ۹. معرفت ما به جهان خارج ۱۰. معرفت ما به دیگر اذهان ۱۱. صعود و ارجاع معرفتی.

معنای لغوی یا واژه‌شناختی به قواعد عقلی یا عقلایی محدود شده و اختصاص یافته است.

مبانی اندیشه‌ای یا بینشی گوناگون‌اند. چنان‌که گذشت، با کاوش و استقرائی فراگیر می‌توان دریافت که آن مجموعه مبانی که زیربنای نظریه‌ها یا گزاره‌هایند یا دستکم مهم‌ترین و بنیادی‌ترین‌شان بدین شرح‌اند: مبانی معرفت‌شناختی، مبانی هستی‌شناختی، مبانی انسان‌شناختی، مبانی ارزش‌شناختی، مبانی روش‌شناختی و روشی. مبانی معرفت‌شناختی زیربنایی‌ترین اصول یا قواعدی‌اند که پایه دیگر نظریه‌ها و دانش‌هایند. این مبانی که حتی بر مبانی هستی‌شناسی تقدم دارند، از دانش معرفت‌شناسی برگرفته می‌شوند.

۵-۱-۲. چیستی معرفت‌شناسی: ذهن ما انبانی از گزاره‌ها یا قضایا و مفاهیم است. ما به مفاهیم و قضایای بسیاری معرفت داریم، چنان‌که به مفاهیم و قضایای انبوهی - که شمارشان نامحدود است - علم نداریم. برای هر اندیشمندی جای پرسش است: با چه میزانی در مورد گزاره‌ها، گزاره‌هایی که به آنها دست یافته‌ایم، داوری می‌کنیم و بر چه اساسی دسته‌ای از آنها را صادق و حقیقی و دسته دیگر را کاذب و نادرست می‌دانیم؟ چگونه و از چه راهی به حل این مسئله پرداخته، حقیقت و صدق یکی را از خطا و کذب دیگری تمیز می‌دهیم؟ اصولاً، آیا ملاک و راهی برای تشخیص حقیقت از خطا و صدق از کذب وجود دارد؟ آیا می‌توان هر یک از تصدیقات را جداگانه مورد کاوش قرار داد و به حقیقت یا خطا بودن آنها پی برد یا باید مجموعه‌ای از باورها، احکام و قضایا را در یک شبکه بررسی نمود؟ آیا می‌توان بدون اتکا بر مجموعه‌ای از معلومات، دسته‌ای از معرفت‌ها را مسلم انگاشت و آن اصول را پیش‌فرض تلقی کرد و براساس آنها، مشکلات

معرفت‌های بشری را حل نمود؟ و از سوی دیگر، آیا مفاهیم نیز به صدق یا کذب متصف می‌شوند؟

افزون بر مسائل پیش گفته، مسئله دیگری فراروی ماست و آن این است: «معنای حقیقت و خطا یا صدق و کذب چیست؟» تا آن‌هنگام که چستی حقیقت و خطا یا صدق و کذب مشخص نباشد، نمی‌توان درباره معیار شناخت صدق از کذب بحث کرد.

و نیز می‌توان در گزاره‌ها یا قضایا دقت کرد و بررسی نمود که «آنها از کجا به دست آمده‌اند و با چه منبع یا ابزاری به آنها دست یافته‌ایم؟ با چه منبعی برخی را تصدیق می‌کنیم و دسته دیگری را مردود می‌شماریم؟

از سوی دیگر، هر تصدیق یا گزاره‌ای از چند مفهوم یا تصور تشکیل شده است. منشأ پیدایش این تصورات یا مفاهیم چیست؟ این تصورات یا مفاهیم را که اجزای خود این گزاره‌ها هستند، با چه منبع یا راهی می‌توان شناخت؟ آیا تصورات فطری عقل‌اند، بدین معنا که ذهن انسان هنگام آفرینش با این مفاهیم آشناست و این مفاهیم، همچون پاره‌ای از قوا، در سرشت انسان وجود دارند؟

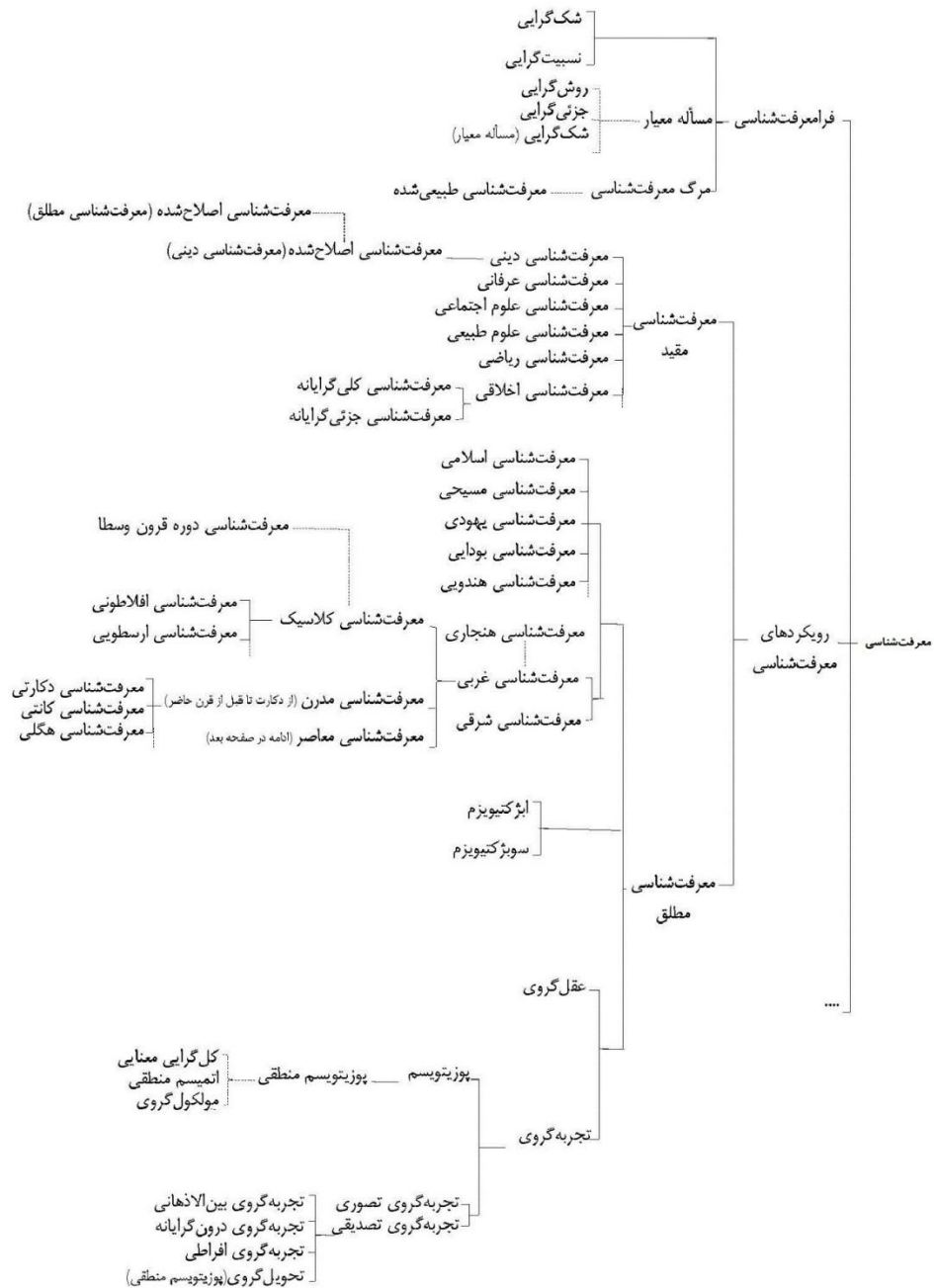
مباحث ذکرشده از مهم‌ترین مسائل معرفت‌شناسی به‌شمار می‌روند. بدین‌سان، می‌توان معرفت‌شناسی را علمی دانست که این‌گونه مباحث را، که اساسی‌ترین مسائل بشری‌اند، می‌کاود و بررسی می‌کند. بنابراین، معرفت‌شناسی دانشی است که درباره مسائلی همچون چستی معرفت‌های انسان، منابع یا راه‌های دستیابی به آنها، اقسام و ارزشیابی انواع آنها و تعیین معیار صدق و کذب‌شان بحث می‌کند. آشکار است که تعریف پیش گفته تعریف بالمسئله است و این‌گونه تعریف‌ها هم معتبرند و هم کارایی ملموس‌تری دارند.

۲-۵. گونه‌های معرفت‌شناسی و مبانی معرفت‌شناختی

شمار معرفت‌شناسی‌ها و مکتب‌های معرفت‌شناختی‌ای که تاکنون مبانی معرفت‌شناختی دانش روش‌شناسی قرار گرفته‌اند بسیار است. از عصر رنسانس تا کنون، به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، گونه‌های پرشماری را می‌توان یافت. نمودار زیر مهم‌ترین مکتب‌های معرفت‌شناختی را به تصویر کشیده است؛^۱ هرچند این، همه مکتب‌های موجود نیست. مکتب‌هایی کم‌اهمیت‌تر ولی بسیار دیگری هست که فهرست بلندبالایی دارد.

۱. برای آشنایی بیشتر با نمودار و تعریف اجمالی هریک از مکتب‌های ذکرشده در آن، ر.ک. مرکز دائرة

المعارف علوم عقلی وابسته به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۹۲.





مکتب‌های گوناگون معرفت‌شناسی را از جهات مختلفی می‌توان طبقه‌بندی کرد: به لحاظ تاریخی، به لحاظ رابطه فاعل شناسا با پدیده‌ها یا ابژه‌های معرفت و هکذا. به لحاظ چگونگی ارتباط میان فاعل شناسا و ابژه‌ها یا متعلق‌های معرفت می‌توان دیدگاه‌ها و مکتب‌های معرفت‌شناسی را این‌گونه دسته‌بندی کرد:

۱. دسته‌ای از دیدگاه‌ها بر این محور متمرکزند که اشیاء یا ابژه‌ها شناخت‌پذیرند و می‌توان به معرفت آنها دست یافت. اشیاء یا ابژه‌ها وجود دارند. برای مثال، یک درخت درخت است یا یک گربه گربه است، صرف‌نظر از اینکه فاعل شناسا آن را درک کند یا نکند. درعین‌حال، وجود فی‌نفسه آنها آنچنان‌که هست شناخت‌پذیر است و فاعل شناسا می‌تواند به شناخت واقعیت فی‌نفسه آنها دست یابد: با پژوهش می‌توان از راه شناختِ باواسطه یا معرفت حصولی، مفهوم و صورت ذهنی‌شان را کشف نمود و بدین طریق به معرفت آنها دست یافت. آن پدیده‌ها یا ابژه‌ها واقعیتی مستقل از سوژه‌ها و فاعل‌های شناسا دارند و فاعل شناسا فقط می‌تواند آنها را درک کند، نه اینکه چهارچوب ذهنی خود را بر آنها تحمیل کند. دیدگاه‌هایی که بر چنین آموزه‌هایی پای می‌فشرند، «ابژکتیویسم» یا «عینیت‌گرایی» نامیده می‌شوند.

۲. شمار دیگری از مکتب‌ها و دیدگاه‌های معرفت‌شناختی به‌عکس دسته نخست‌اند. برپایه این مکتب‌ها، اشیاء در شناخت خود یا اصلاً هیچ نقشی ندارند یا چندان نقشی ندارند، بلکه این فاعل شناساست که مفهوم یا صورتی از آن را به تصویر می‌کشد و بر عین خارجی تحمیل می‌کند. از آنجاکه نقش فاعل شناسا از نگاه آنان بنیادی است و مشاهده‌گران منظرهای گوناگونی دارند، ممکن است مشاهده‌گران مفاهیم و صورت‌های گوناگونی درباره آنها داشته باشند، مفاهیمی که با یکدیگر جمع‌شدنی نیستند و با یکدیگر تنافی دارند. هراندازه شمار مشاهده‌گران

افزوده شود مفاهیم نو بیشتر خواهد بود. از این نگاه، معیار حقیقت انسان است. برای حصول معرفت حقیقی باید عین خارجی (ابژه) را سوپژه کرد؛ معرفت به اشیاء خارجی از راه سوپژه کردن آنها تحقق می‌یابد. موجودات آن‌چنان‌که هستند خود را نشان نمی‌دهند، بلکه نحوه‌ای که باید پدیدار گردند فاعل شناسا به آنها تحمیل می‌کند. چنین نگرش‌هایی از گونه‌های سوپژکتیویسم‌اند.

۳. دسته سومی از مکتب‌ها و نظریه‌های معرفت‌شناختی را می‌توان دید که هم دیدگاه نخست را مردود می‌شمرند و هم نگرش دوم را. از نگاه آنان، «از یک سو، معنا کشف نمی‌شود بلکه برساخته می‌شود؛ به جای آنکه معنا در اشیاء وجود داشته باشد، مشاهده‌گر در خلق این معنا نقشی فعال بازی می‌کند. از سویی دیگر، این فرایند خلاق به وسیله ماهیت خود اشیاء محدود می‌شود؛ معنای آنها نتیجه درگیری مشاهده‌گر با اشیاء است و باید درک قبلی خود از آن شیء را به معنای آن اضافه کنیم.» (Crotty, 1998: 8-9 [به نقل از بلیکی، ۱۳۸۹: ۳۷])

افزون بر آنچه گذشت، مکتب‌ها و نگرش‌های معرفت‌شناختی به لحاظ منابع معرفتی که مورد استنادشان قرار می‌گیرد، این‌گونه تقسیم می‌شوند:

۱. آمپریسم یا تجربه‌گروی

۲. عقل‌گروی.

و هریک اقسام بسیاری دارند. از جمله تجربه‌گروی به اثبات‌گروی یا پوزیتویسم، ابطال‌گروی و ... انقسام‌پذیر است و هکذا.

بدین‌سان، مکتب‌های معرفت‌شناسی برپایه ارتباط میان فاعل شناسا با ابژه‌ها به ابژکتیویسم، سوپژکتیویسم و ساخت‌گروی و برپایه منابع یا راه‌های معرفت به عقل‌گروی و تجربه‌گروی تقسیم شده‌اند و براساس هریک از آنها، مکتب‌هایی

بسیار به ظهور رسیده‌اند، مانند پوزیتویسم منطقی، ابطال‌گروی، پراگماتیسم و مکتب‌های بسیار دیگری که زیرمجموعه تجربه‌گروی قرار می‌گیرند. پژوهشگران - خواسته یا ناخواسته - از نگرش یا مکتب معرفت‌شناختی‌ای که پذیرفته‌اند متأثرند و پژوهش خویش را با رنگ و صبغه آن مبانی معرفت‌شناختی و بلکه دیگر مبانی پی می‌گیرند. هر نظام، مکتب و نظریه معرفت‌شناختی‌ای پیوندی ژرف با گونه‌ای هستی‌شناسی دارد. هستی‌شناسی‌ها کلاً پیامد دیدگاه‌ها و نظام‌های معرفت‌شناختی‌اند و هر دیدگاه هستی‌شناختی‌ای برخاسته از نگرشی ویژه در معرفت‌شناسی است. هستی‌شناسی‌ها نیز تنوع و اقسام گسترده‌ای دارند. بدین ترتیب، مبانی معرفت‌شناسی به اضافه مبانی هستی‌شناختی برگرفته از آنها زمینه پیدایش نظریه‌ها و تئوری‌ها را در دانش‌های انسانی، اجتماعی و بلکه علوم طبیعی فراهم می‌سازند.^۱

۶. شکاکیت یا واقع‌گروی در روش‌شناسی

چنان‌که در نمودار دیدیم، مکتب‌ها و نظریه‌های معرفت‌شناختی بسیارند و حجم انبوهی را تشکیل می‌دهند. از میان آنها تنها دسته‌ای بر نظریه‌ها و علوم انسانی رایج حاکم‌اند. مهم‌ترین مکتب‌ها و مبانی معرفت‌شناختی حاکم بر علوم انسانی معاصر را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

۱. پوزیتویسم منطقی

۲. تفسیرگروی

۱. شمار هستی‌شناسی‌ها و مکتب‌های هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی بسیار است. شرح و توضیح هر یک از آنها و مشخص ساختن اینکه از هر مکتب یا مبنای معرفت‌شناسی، چه مبنای هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی و انسان‌شناختی‌ای برمی‌خیزد خود به فرصت دیگری نیاز دارد.

۳. ساخت‌گروی.

با تأثر از مبانی و مکتب‌های معرفت‌شناختی فوق، نظریه‌ها و مکتب‌های گوناگونی در روش‌شناسی پدید آمده‌اند که آنها همه پیامدهای آن مبانی و مکتب‌های معرفت‌شناختی‌اند. تفکر اسلامی نیز مستلزم روش‌شناسی ویژه‌ای است. پیامد معرفت‌شناسی اسلامی روش‌شناسی به‌خصوصی است که با دیگر روش‌شناسی‌ها تمایزی اساسی دارد.

از آنجاکه معرفت‌شناسی‌ها بسیارند و هریک نگاهی خاص و پاسخ و پیامد ویژه‌ای در روش‌شناسی تحقیق دارند، حتی نگاهی گذرا به آنها و شرح پیامدهایشان خود مستلزم پژوهشی انبوه و گسترده است، پژوهشی که خسته‌کننده و ملال‌آور است و به درازا می‌کشد. در این راستا، کدام شیوه پژوهش را برگزینیم؟ آیا با نگاهی، هرچند گذرا، به انبوه دیدگاه‌ها و مکتب‌های روش‌شناختی که برگرفته از معرفت‌شناسی‌های بسیارند، بدین نتیجه نمی‌رسیم که پیامد این تکرار ناخواسته شکاکیت در روش‌شناسی علوم است؟ آیا می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد و آن را برگزید؟

گفتنی است معضل پیش‌گفته دوچندان می‌شود، اگر مبانی هستی‌شناختی، انسان‌شناختی و ارزش‌شناختی و مکتب‌های پرشمار در این ساحت‌ها را بر مبانی معرفت‌شناختی و نگرش‌های موجود در آن بیفزاییم. آیا پیامد کثرت دیدگاه‌ها و مکتب‌ها در قلمرو مبانی مزبور شکاکیت در روش‌شناسی علوم نیست؟

۷. مبانی روش‌شناختی و خاستگاه آنها

باید راه‌حل مسئله طرح‌شده را در معرفت‌شناسی کاوید. توضیح آنکه هرگونه

استدلال، پژوهش و گفتمانی بر پایه چند اصل متعارف^۱ و شماری اصل موضوع یا مسلم^۲ سامان می‌یابد. اصول متعارف قضایایی عام‌اند که پایه‌های همه معرفت‌های بشری‌اند و از بدیهیات اولیه به‌شمار می‌آیند. چنین اصولی زوال‌ناپذیر و غیرقابل تجدیدنظرند و نمی‌توان در آنها تردید نمود. آنها نه قابل اثبات‌اند و نه نفی؛ نمی‌توان برهانی حقیقی برای اثبات آنها اقامه کرد. همه معرفت‌های بشری بدان‌ها نیاز دارند و هر عاقلی، با تصور درست اجزای آنها، تصدیق‌شان می‌کند.

اصول موضوع مبادی یا گزاره‌هایی پایه‌اند که مسلم و مفروض انگاشته می‌شوند، لیکن در علوم دیگر اثبات شده‌اند یا باید اثبات شوند. اصول موضوع را از این رو موضوع می‌نامند که مخاطب آنها را در بحث مفروض و مسلم می‌انگارد و محتوای آنها را می‌پذیرد:

المبادی هی الأشياء التي يبتنى العلم ذوى المبادى عليها و هي إما تصورات أو تصديقات. أما التصديقات فهي المقدمات التي تتألف منها قياسات ذلك العلم و هي قضایا إما أولية لا تفتقر إلى بيان و لا وسط لها مطلقا و يسمى الأصول المتعارفة و هي المبادى على الإطلاق. و إما غير أولية لكن يجب تسليمها لبيتنى عليها و من شأنها أن يتبين في علم آخر فلا وسط لها في ذلك العلم التي هي مبادى فيه فهي مبادى بالقياس إلى العلم المبتنى عليها و مسائل بالقياس إلى العلم الآخر فهي ليست مبادى على الإطلاق و هذه المبادى إن كان تسليمها في ذلك العلم التي هي مبادى فيه على سبيل حسن الظن بالمعلم و مع مسامحة ما سميت أصولا موضوعة و إن كان مع استنكار و تشكك فيها سميت مصادرات. (حلی [علامه]، ۱۳۸۱: ۳۲۸؛ ر.ک. همان: ۳۲۷-۳۲۸ [فی منطق التجريد للطوسی]، ابن‌سینا، ۱۳۷۵ق: ۱۱۰-۱۱۶ و ۱۵۵-۱۵۶)

1. Axiom.
2. Postulate.

دانشِ روش‌شناسی خود بر اصولی بدیهی - که اصول متعارف خوانده می‌شوند - مبتنی است. اگر همه گزاره‌های این دانش نظری باشند، لازم است برای آنها روش پژوهشی داشت. در نتیجه، این سلسله بی‌وقفه تا بی‌نهایت تداوم می‌یابد و ما به معرفت جدیدی دست نخواهیم یافت. بدین ترتیب، هر کشف و معرفت جدیدی مبتنی است بر معلومات قبلی. پذیرش این گونه معلومات نقطه آغاز بحث است و از طریق آن معلومات است که می‌توان مجهولی را معلوم ساخت.

بدین‌سان، دانش روش‌شناسی بر این مسئله بنیادی بنا نهاده شده است که آیا انسان می‌تواند مجهولی را معلوم سازد و به معرفت تازه‌ای دست یابد یا اینکه راه شناخت بر ما مسدود است؟ اگر معرفت ممکن و راه ما به سوی آن گشوده است، چه چیزهایی را می‌توان شناخت؟ از طریق چه شیوه‌هایی می‌توان به آن اشیاء معرفت یافت؟

آشکار است که برای پاسخ به پرسش پیش‌گفته و نیز برای حل معضل تحیر در برابر مبانی و پارادایم‌های متفاوت و متعارض، لازم است معضل امکان معرفت را بگشاییم. در برابر چنین مبحث‌هایی دشوار، راه‌حل این قلم این است که راه معرفت در برابر ما گشوده است و ما با سرمایه‌های معرفتی، که همان اصول متعارف‌اند، می‌توانیم مشکل مزبور را حل کنیم. براساس تعریفی که از اصول متعارف ارائه شد، می‌توان بدین نتیجه رسید که عام‌ترین اصول علوم این‌گونه گزاره‌ها هستند که در معرفت‌شناسی طرح می‌شوند. اگر این مسائل را در معرفت‌شناسی یا فرامعرفت‌شناسی حل کرده باشیم، می‌توانیم درباره هر دسته از معرفت‌های بشری یا مسائل دانش‌هایی همچون هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، دین‌شناسی، علوم اجتماعی، علوم فلسفی، علوم طبیعی و علوم ریاضی پژوهش و کاوش کنیم و ببینیم

روش پژوهش درباره هر یک از آنها چیست.

با نظری ژرف‌تر، می‌توان گفت: حتی خود معرفت‌شناسی با معرفت آغاز می‌شود. انسان معرفت‌هایی بدیهی دارد که آنها سرمایه‌های معرفت‌شناختی‌اند و از راه آنها می‌توان حقیقت را از خطا بازشناخت. تنها در فرامعرفت‌شناسی است که درباره امکان دستیابی به معرفت بحث و گفتگو می‌شود. معرفت‌شناسی نیز بر پایه چند سرمایه معرفتی، که همان اصل امتناع تناقض، اصل علیت یا اصل امتناع ترجیح بلامرجح و اصل هوهویت است، بنا شده است. (ر.ک. حسین‌زاده، در حال انتشار: فصل دوم)

به‌هرروی، پژوهش در هر دانشی بر چند اصل متعارف مبتنی است. در صورتی می‌توان با دیگری بحث کرد و به گفتگو پرداخت که او نیز این چند اصل را بپذیرد. پس از پذیرش آن چند اصل متعارف است که منطقاً می‌توان در دانشی ویژه به پژوهش پرداخت و در این باره بحث کرد که چه روش پژوهشی را باید در آن دانش مورد نظر برای پژوهش برگزینیم. پس، بحث درباره مشخص ساختن روش تحقیق در آن دانش، که از جمله اساسی‌ترین مسائل روش‌شناسی پژوهش است، مبتنی و متفرع است بر اینکه آن چند اصل متعارف را بپذیریم. بدون پذیرش آنها نمی‌توان بحث کرد که برای پژوهش، استدلال و حل مسائل علم چه روش یا روش‌هایی را باید به‌کاربرد؟

مشابه اشکال پیش‌گفته که محذور دوراست، در ساحت دانش منطق نیز طرح شده است: «لو كان كل علم محتاجاً إلى المنطق لكان المنطق محتاجاً إلى نفسه أو إلى منطق آخر ينحل به.» (نصیرالدین طوسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۹) بر پایه این اشکال، منطق دانش است و هر دانشی مبتنی بر منطق و نیازمند آن است. پس، منطق خود به منطق

نیاز دارد و بر خودش مبتنا دارد. محقق طوسی با بهره‌برداری از کلیدی ویژه به نقد مزبور این گونه پاسخ گفته است: «و القول: بأنه آلة للعلوم فلا يكون علما من جملتها. ليس بشيء لأنه ليس بآلة لجميعها حتى الأوليات بل بعضها، و كثير من العلوم آلة لغيرها: كالحو للغة، و الهندسة للهيئة.»^۱ (همان؛ ر.ک. قطب‌الدین رازی، بی‌تا: ۱۵-۱۸؛ ساوی، ۱۹۹۳م: ۵۵-۵۶) سپس، با استفاده از مقدمه مزبور به اشکال چنین پاسخ داده است:

و ذلك لتخصيص بعض العلوم بالاحتياج إلى المنطق، لا جميعها، و المنطق يشتمل أكثره على اصطلاحات ينسبها عليها وأوليات تتذكر و تعد لغيرها و نظريات ليس من شأنها أن يغلط؛ كالهندسيات التي يبرهن عليها، فجميعها غير محتاج إلى المنطق، فإن احتيج في شيء منه على سبيل الندرة إلى قوانين منطقية، فلا يكون ذلك الاحتياج إلا إلى الصنف الأول فلا يدور الاحتياج إليه. (نصيرالدین طوسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱: ۹-۱۰)

با بهره‌برداری از کلید فوق می‌توان به اشکالی که در روش‌شناسی تحقیق مطرح است، پاسخ گفت و همان پاسخی را که محقق طوسی در برابر آن نقد ارائه کرده در برابر این نقد در روش‌شناسی مطرح ساخت و آن اینکه همه معرفت‌ها به دانش

۱. به نظر می‌رسد بهمینبار و ابن‌سینا نیز به این معضل توجه داشته‌اند؛ گفته بهمینبار در سرآغاز التحصیل

چه بسا بتواند پاسخی به اشکال بالا باشد:

و اعلم ان إفاضة المجهول قد تكون بشيء يتقدمه، معلوم، وقد يكون على سبيل التنبیه و التذكير، و القسم الأول قد يكون متسقا بحيث لا يقع فيه الغلط كعلم العدد، وقد يكون بحيث يقع فيه الغلط كالعالم الطبيعي. و تعليم المنطق بعضه على سبيل التذكير، و بعضه على سبيل التنبیه، و بعضه على سبيل العلم المتسق الذي لا يقع فيه الغلط، و بعضه على سبيل ترتيب معان لو لم تكن مرتبة لما كانت تدرک منفعتها. (بهمینبار، ۱۳۴۹: ۶)

به هر روی، در اینجا می‌توان در برابر اشکال مزبور، پاسخ‌ها یا تقریرهای گوناگونی از پاسخ محقق طوسی را عرضه کرد که برای رعایت اختصار از بیان آنها می‌پرهیزیم.

منطق و روش‌شناسی نیاز ندارند، بلکه دسته‌ای از آنها از هر دو دانش بی‌نیازند و بر آنها مبتنی نیستند. بدیهیات اولیه، بلکه از نگاه عموم متفکران مسلمان، وجدانیات و همه معرفت‌های حضوری معرفت‌هایی این‌گونه‌اند، هرچند محقق طوسی در اینجا دو نمونه اخیر (وجدانیات و معرفت‌های حضوری) را بیان نکرده است.

به هر روی، منطق و روش‌شناسی برپایه چنین معرفت‌هایی که بدیهی و بی‌نیاز از کسب و نظرنده بنا شده‌اند و از راه این‌گونه معرفت‌هاست که بحث درباره پژوهش، روش‌شناسی تحقیق و منطق معنا می‌یابد. می‌توان گامی فراتر نهاد و گفت: حتی دانش معرفت‌شناسی، که دانشی درجه دوم است، نیز بر معرفت بنا شده است. بدون آن مجموعه سرمایه‌های معرفتی بدیهی و تردیدناپذیر، هرگونه پژوهشی در معرفت‌شناسی کژراهه است. انسان در معرفت‌شناسی با دانش‌هایی یقینی می‌آغازد و این دانش‌ها می‌تواند پایه‌های صعود معرفتی او باشند. افزون بر پاسخ‌های نقضی به مدعیان شکاکیت و نسبیت‌گرایی، می‌توان مجموعه‌ای از معرفت‌های یقینی و زوال‌ناپذیر را ارائه کرد. از این رو، شکاکیت امری نامعقول و غیرعقلانی است و در برابر آن، ادعای امکان معرفت و تحقق آن امری معقول و بی‌نیاز از اثبات است.^۱

نتیجه‌گیری

در این نوشتار، امکان پذیرش پارادایم‌ها به معنای مبانی و این مسئله را که مبانی چه نقشی در معرفت و دستیابی به واقعیت دارند بررسی کرده‌ایم. از آنچه گذشت، بدین نتیجه رسیدیم که پارادایم به معنای «مبنای اندیشه» گریزناپذیر است. برای توضیح راه‌حل ارائه‌شده، با نگاهی هرچند گذرا به مبانی یا زیرساخت‌های بینشی و گونه‌های آنها و نقش‌شان در معرفت بشری، بحث را پی گرفتیم و دیدیم که هر

۱. پیش‌تر در نوشتاری دیگر به تفصیل درباره آغاز معرفت‌شناسی با معرفت بحث کرده‌ایم و این ویژگی

را از ویژگی‌های معرفت‌شناسی برگزیده دانسته‌ایم. (ر.ک. حسین‌زاده، در حال انتشار: فصل سوم)

مجموعه‌ای از پارادایم‌ها بر پایه استقراء، دستکم، شش دسته مبانی را دربرمی‌گیرد که آنها عبارت‌اند از: مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی، ارزش‌شناختی، انسان‌شناختی، روش‌شناختی و روشی. از چند پارادایم یا مبانی مرتبط در میان مبانی شش‌گانه، مجموعه‌ای هماهنگ و متناسب فراهم می‌آید که تحقیق را سامان و پژوهش را جهت می‌دهد.

از آغاز پیدایش رنسانس تا کنون، به‌ویژه در نیمه دوم قرن بیستم، هستی‌شناسی‌ها، انسان‌شناسی‌ها و معرفت‌شناسی‌های گوناگون و متعارضی طرح شده‌اند که شمار آنها بسیار است. در پژوهش کنونی، پس از نگاهی گذرا به تعریف مبانی معرفت‌شناختی و تعریف دانش معرفت‌شناسی، تنها به شمای کلی معرفت‌شناسی‌های عرضه‌شده در عصر کنونی نگاهی گذرا افکنیم که از پیامدهای اساسی این کاوش آشکار شدن نقش مبانی در معرفت و دستیابی به واقعیت است. در ادامه، با پرسشی بسیار دشوار روبرو شدیم: آیا با نگاهی - هرچند گذرا - به انبوه دیدگاه‌ها و مکتب‌های روش‌شناختی که برگرفته از مبانی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی بسیاری‌اند، بدین نتیجه نمی‌رسیم که پیامد این تکرار ناخواسته شکاکیت در روش‌شناسی علوم است؟ در این وضعیت، کدام شیوه پژوهش را برگزینیم؟ آیا می‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد و آن را برگزید؟

دیدیم راه‌حل این پرسش را، که مهم‌ترین مسئله روش‌شناختی است، باید در معرفت‌شناسی کاوید. بدین ترتیب، برپایه معرفت‌شناسی برگزیده به معضل مزبور پاسخ گفتیم و بدین نتیجه دست یافتیم که دانش روش‌شناسی خود بر اصولی بدیهی که اصول متعارف خوانده می‌شوند مبتنی است. بدین ترتیب، در برابر این مبحث دشوار راه‌حل ما این است که راه معرفت در برابر ما گشوده است و ما با سرمایه‌های معرفتی، که همان اصول متعارف‌اند، می‌توانیم مشکل مزبور را حل کنیم.

کتابنامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵ق). *الشفاء، المنطق؛ البرهان*، تحقیق ابوالعلا عفیفی، قاهره: الامیریة.
- ایمان، محمدتقی (۱۳۹۳). *فلسفه روش تحقیق در علوم انسانی*، چ ۲، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- باربور، ایان (۱۳۶۲). *علم و دین*، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- بلیکی، نورمن (۱۳۸۹). *استراتژی‌های پژوهش اجتماعی*، ترجمه هاشم آقاییگ پوری، تهران: جامعه‌شناسان.
- _____ (۱۳۹۱). *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، ترجمه سیدحمیدرضا حسنی و دیگران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- بهمنیار، ابن مرزبان (۱۳۴۹). *التحصیل، تصحیح مرتضی مطهری*، تهران: دانشگاه تهران.
- چالمرز، آلن (۱۳۷۹). *چیستی علم*، ترجمه سعید زیباکلام، چ ۲، تهران: سمت.
- حسین زاده، محمد (۱۳۹۳). *مؤلفه‌ها و ساختارهای معرفت بشری؛ تصدیقات یا قضایا*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
- _____ (در حال انتشار). *معرفت؛ چیستی، امکان و عقلانیت*.
- حلی، حسن بن یوسف [علامه] (۱۳۸۱). *الجواهر النضید فی شرح منطق التجرید [للطوسی]*، قم: بیدار.
- ساوی، ابن سهلان (۱۹۹۳م). *البصائر النصیریة*، بیروت: دار الفکر.
- قطب‌الدین رازی، محمد (بی تا). *شرح المطالع*، قم: کتبی نجفی.

- محمدپور، احمد (۱۳۸۹). روش در روش، تهران: جامعه‌شناسان.
- مرکز دائرة المعارف علوم عقلی وابسته به مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام، اصطلاح‌نامه معرفت‌شناسی اسلامی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام ۱۳۹۲.
- نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد (۱۴۰۳ق). شرح الاشارات و التنبیها، ج ۲، تهران: دفتر نشر کتاب.

– Crotty, M. (1998). *The Foundation of Social Research*, Sage, London.